

بود و از ۴۹ نفر سناتورهای حاضر هنگام اخذ رای اعتماد به دولت، فقط ۳۵ نفر رای موافق دادند.

موقعیت دولت رزم آرا در مجلسین با انتشار لیست اسامی هیئت تصفیه کارمندان دولت به شدت تضعیف شد. هیئت تصفیه کارمندان دولت قبل از تشکیل دولت رزم آرا شروع به کار کرده بود، و انتشار لیست اسامی کارکنان عالیرتبه دولت که به سه طبقه الف - ب و ج تقسیم شده بودند، در واقع توطئه‌ای برای تضعیف موقعیت دولت رزم آرا در ابتدای کار این دولت بود. بند «ج» این لیست به کارمندان فاقد صلاحیت که می‌بایست مورد تصفیه قرار بگیرند اختصاص داشت، که در میان آنها اسامی عده‌ای از نخست‌وزیران و وزیران سابق مانند قوام‌السلطنه و دکتر اقبال و جمعی از سناتورها و نمایندگان مجلس، از جمله خود سردار فاخر حکمت رئیس مجلس دیده می‌شد. جنجالی که بر سر انتشار این لیست به راه افتاد طبیعی بود و مجلس شورای ملی در جلسه روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۹ خود طی ماده واحده‌ای تصمیمات هیئت تصفیه را لغو و کان لم یکن اعلام نمود.

دولت رزم آرا در اجرای ماده اول برنامه کار خود، یعنی عدم تمرکز و اعطای استقلال داخلی به استانها و شهرستانها از طریق تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی نیز با مخالفت‌های شدیدی روبرو شد. اصل تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی و اختیارات این انجمن‌ها در اداره امور داخلی استانها و شهرستانهای کشور در قانون اساسی هم پیش‌بینی شده بود، ولی مجلس اجرائی این قانون را در شرایط آن روز کشور به مصلحت تشخیص نداد و دکتر مصدق طی نطق شدیداللحنی در مخالفت با طرح دولت گفت این نقشه از طرف بیگانگان و برای تجزیه کشور طرح شده است.

اما مشکل اصلی رزم آرا با مجلس مسئله نفت بود. اکثریت اعضای کمیسیون نفت مجلس از دکتر مصدق پیروی می‌کردند و رزم آرا می‌دانست که با نفوذ دکتر مصدق در مجلس موفق به تصویب لایحه الحاقی قرارداد نفت، معروف به قرارداد «گس - گلشائیان» نخواهد شد. به همین جهت رزم آرا تا پایان ماه سوم نخست‌وزیری خود از طرح قرارداد الحاقی در مجلس طفره می‌رفت، تا این که روز ۲۷ شهریور ۱۳۲۹ کمیسیون نفت مجلس ده روز به دولت فرصت داد تا نظر خود را نسبت به قرارداد الحاقی رسماً اعلام نماید. در پایان مهلت ده روزه دکتر مصدق و عده دیگری از نمایندگان

اقلیت دولت رزم آرا را به علت تعلل در استیفای حقوق ملت ایران و عدم اجرای قانون ۲۹ مهرماه ۱۳۲۶ در مورد نفت جنوب استیضاح کردند. در آن زمان شایع شد که دولت به جای پاسخ به استیضاح در صدد انحلال مجلس برآمده ولی شاه با تقاضای دولت موافقت نکرده و گفته است تکلیف مسئله نفت باید به وسیله همین مجلس روشن شود.

در آذرماه سال ۱۳۲۹ سرانجام کمیسیون نفت تصمیم نهائی خود را درباره قرارداد الحاقی نفت اتخاذ نمود و اعلام داشت که این قرارداد برای استیفای حقوق ملت ایران از شرکت نفت جنوب کافی نیست. روز ۲۶ آذرماه هنگام طرح گزارش کمیسیون نفت در مجلس، دکتر مصدق نطقی در مجلس ایراد نمود و برای نخستین بار پیشنهاد ملی شدن نفت را عنوان کرد. در همین جلسه دکتر مصدق و ده نفر دیگر از نمایندگان پیشنهادی درباره ملی شدن نفت به رئیس مجلس تسلیم کردند، ولی چون پیشنهاد امضای کافی نداشت در مجلس مطرح نشد.

در همین ایام واقعه عجیبی در تهران روی داد که موقعیت دولت رزم آرا را در مجلس و افکار عمومی بیش از پیش متزلزل ساخت. واقعه مزبور فرار عده‌ای از زندانیان سیاسی (رهبران حزب توده) از زندان قصر بود، که چگونگی فرار، از یک نقشه حساب شده و تباری قبلی بین افسران نگهبان زندان و کسانی که زندانیان را فرار داده بودند حکایت می‌کرد.^{۳۶} ماجرا به خود رزم آرا و سازش پنهانی او با شورویها نسبت داده شد، و به فرض این که چنین موضوعی صحیح نداشت، اهم دولت و شهربانی در این امر

۳۶ - خلاصه ماجرا از این قرار است: ساعت هشت و نیم بامداد ۲۴ آذرماه ۱۳۲۹ شخصی با لباس سرهنگ دومی به اتفاق هشت نفر دیگر، ملبس به لباس گروهبانی ارتش در کامیونی که دارای علائم ارتشی بوده است به زندان قصر می‌روند و به ستوان یکم قبادی افسر نگهبان اطلاع می‌دهند که برای بردن زندانیان سیاسی به دادگاه آمده‌اند. کامیون به محوطه زندان وارد می‌شود و با موافقت ستوان یکم محمدزاده افسر نگهبان داخلی زندان، زندانیان ذیل را تحویل گرفته به اتفاق دو

افسر مذکور خارج می‌شوند: دکتر یزدی - دکتر جودت - دکتر کیانوری - اکبر شاندرمن - احمد قاسمی - عبدالحسین نوشین - صمد حکیمی - خسرو روزبه - علوی

همین که مدتی از خروج زندانیان می‌گذرد و معاودت آنها به زندان به طول می‌انجامد، مأمورین زندان مراتب را به شهربانی اطلاع می‌دهند. از ستاد ارتش و شهربانی برای دستگیری زندانیان فعالیت آغاز می‌شود و درعین حال انعکاس خبر فرار زندانیان سیاسی در تمام محافل با حیرت تلقی می‌گردد (روزشمار تاریخ ایران - باقر عاقلی. جلد اول. صفحات ۳۱۶ و ۳۱۷).

قابل انکار نبود.

روز پنجم دیماه ۱۳۲۹ دولت رزم آرا قرارداد الحاقی نفت را مسترد داشت و مذاکرات محرمانه‌ای را برای امضای یک قرارداد جدید با شرکت نفت آغاز کرد. از جریان مذاکرات هیچ خبری منتشر نمی‌شد ولی مصطفی فاتح در کتاب خود تحت عنوان «پنجاه سال نفت ایران» مدعی شده است که رزم آرا درباره اصل تنصیف درآمد (اصل پنجاه - پنجاه) با شرکت نفت به توافق رسیده بود و از قول «نورتکرافت»^{۳۷} عضو عالی‌رتبه شرکت نفت می‌نویسد «شرکت حاضر شد اصل تنصیف درآمد را قبول کند، ولی رزم آرا اصرار غریبی داشت که این قضیه مکتوم بماند.»^{۳۸}

این مطلب که انگلیسیها حاضر شده بودند قرارداد جدیدی بر اساس تنصیف درآمد نفت با رزم آرا امضا کنند و رزم آرا حاضر به افشای این مطلب، که در آن موقع موفقیت بزرگی به شمار می‌آمد نشد، نکته بسیار مهمی است که اگر آن را بشکافیم به راز قتل رزم آرا و تحولات بعد از آن هم پی خواهیم برد. یک منبع معتبر و قابل استناد دیگر درباره این که چنین پیشنهادی به رزم آرا داده شده و رزم آرا از افشای آن خودداری نموده «تاریخ ملی شدن نفت ایران» نوشته فواد روحانی عضو عالی‌رتبه شرکت نفت در آن تاریخ است که در اشاره به این موضوع می‌نویسد:

در تاریخ ۹ دیماه ۱۳۲۹ دولت عربستان سعودی قرارداد پنجاه - پنجاه با تنصیف عواید نفت را با شرکت آمریکائی صاحب امتیاز خود امضا نمود. این خبر در تهران منتشر شد و دیگر واضح بود که هیچ‌گونه شرایطی که نتیجه آن برای ایران کمتر از پنجاه درصد عواید شرکت صاحب امتیاز باشد قابل قبول نخواهد بود. با این حال شرکت نفت انگلیس و ایران هیچ گفتگویی درباره انعقاد چنین ترقیبی در ایران به عمل نمی‌آورد و کماکان اصرار می‌کرد که دولت محسنات قرارداد الحاقی را به اطلاع عموم برساند. بالاخره پیشامدی که شرکت را قطعاً متوجه نمود که فکر تعقیب قرارداد الحاقی را باید به کلی کنار گذارد این بود که در تاریخ ۲۱ دیماه مجلس گزارش مورخ ۱۹ آذر کمیسیون نفت را تأیید و طرحی به امضای چهل نفر از نمایندگان تصویب نمود که طبق آن کمیسیون نفت مکلف

37- Northcroft

۳۸- پنجاه سال نفت ایران - مصطفی فاتح - چاپ اول - صفحه ۴۰۷

گردید طی دو ماه روش دولت را در حل موضوع نفت تعیین کند. در این اثنا ترویج و تبلیغ فکر ملی شدن نفت از محافل پارلمانی و دولتی به کوچه و بازار سرایت کرد. روز ۶ بهمن جمعیتی حدود دو هزار نفر به دعوت آیت‌الله کاشانی در مسجد شاه گرد آمدند و پس از سخنرانی‌هایی از طرف نمایندگان جبهه ملی چند قطعنامه تصویب گردید که مضمون یکی از آنها ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور بود.

در تاریخ ۲۱ بهمن سپهبد رزم آرا به نمایندگی شرکت در تهران اظهار داشت که چون فکر ملی کردن صنعت نفت شدیداً تعقیب می‌شود لازم است دولت اقدام سریعی برای اتخاذ ترتیب دیگری به عمل آورد و تنها راه رسیدن به این هدف مطرح نمودن قرارداد جدیدی بر اساس رژیم پنجاه - پنجاه خواهد بود. نماینده شرکت در جواب اظهار داشت که شرکت حاضر خواهد بود با ترتیبی بر اساس قرارداد جدید عربستان سعودی موافقت کند به شرط این که عملیات شرکت در ایران از عملیات آن در کشورهای دیگر مجزا شود... ظاهراً بعد از این مذاکره شرکت چند بار به رزم آرا اظهار نمود که حاضر به ورود در مذاکره بر اساس تنصیف درآمد خواهد بود و رزم آرا نیز عقیده داشت که تحت اوضاع و احوال وقت اگر راهی برای سازش با شرکت باقی باشد همان ترتیب تنصیف عواید خواهد بود، ولی به دلایلی که روشن نیست اقدام در شروع مذاکره بر این اساس نمی‌نمود و حتی آماده بودن شرکت را هم برای ورود در چنین مذاکراتی علنی نمی‌کرد...^{۳۹}

سند دیگری که موافقت انگلیسیها را با امضای قرارداد جدیدی بر اساس تنصیف درآمد با دولت رزم آرا ثابت می‌کند نامه محرمانه «سرفرانسیس شفر» سفیر وقت انگلیس در ایران به عنوان رزم آرا می‌باشد که به تاریخ ۲۳ فوریه سال ۱۹۵۱ (چهارم اسفند ۱۳۲۹) یعنی دوازده روز قبل از قتل رزم آرا به عنوان او نوشته شده و متن آن نخستین بار در سال ۱۹۵۳ در کتابی به نام «آبادان» در لندن افشا شد. در این نامه سفیر انگلیس پس از اشاره به مشکلاتی که در راه تصویب قرارداد الحاقی پیش آمده و یادآوری پیشنهاد قرضه دولت انگلیس به ایران برای حل مشکلات مالی ایران می‌نویسد:

«علاوه بر این شرکت نفت رضایت خود را برای عقد قراردادی بر اساس

۳۹- تاریخ ملی شدن نفت ایران - نوشته فواد روحانی - چاپ اول ۱۳۵۲ - صفحات ۸۹ و

تنصیف عایدات یا اصل پنجاه - پنجاه، شبیه قراردادی که اخیراً با عربستان سعودی منعقد شده، اظهار داشته است... هیچ‌یک از این اقدامات، چه راجع به نفت و چه راجع به قرضه، به اطلاع عامه نرسیده و اجازه داده شده است وضعی در افکار عمومی ایجاد شود که نسبت به شرکت خصمانه بوده و بالنتیجه متوجه دولت بریتانیا هم بشود و دولت ایران هیچ اقدامی برای جلوگیری از این وضع نکرده است... در نتیجه این احوال کنونی وضعی پیش آمده است که دولت مواجه با تقاضای سیاسی برای ملی شدن نفت شده و تقاضای مزبور با تظاهرات ضد شرکت نفت و تبلیغاتی که ناشی از جهالت و قلب حقایق می‌باشد، توأم گردیده است... البته نباید انتظار داشت که دولت بریتانیا نسبت به اقداماتی که برای ملی کردن نفت می‌شود و بر خلاف تعهدات دولت ایران می‌باشد، نظر مساعدی نشان بدهد. من با احساس این که موقع بحرانی است مبادرت به نوشتن این نامه می‌کنم تا تذکر بدهم که فقط اقدام موثر و محکمی از طرف دولت افکار عمومی را متوجه این وضع بحرانی خواهد نمود و منتهی به راه حل خواهد شد...»

مصطفی فاتح که در آن موقع از اعتماد کامل انگلیسیها برخوردار بوده ضمن اشاره به نامه فوق و پیشنهاد شرکت نفت برای عقد قرارداد جدیدی بر اساس تنصیف درآمد می‌نویسد: «در آن اوقات من در آبادان بودم و شبی اطلاع یافتم که نورتکرافت نماینده شرکت در تهران به خرمشهر وارد شده و صبح روز بعد عازم بصره است تا از آنجا با هواپیما به لندن برود. اواخر شب به من تلفن کرد و تقاضای ملاقات نمود و گفت که رزم آرا از او خواهش کرده است به لندن رفته و مبلغ پنج میلیون لیره مساعده از شرکت برای دولت تحصیل نماید. من توسط او برای مدیران شرکت پیغام دادم که اندک غفلتی از طرف شرکت در ارضای مردم عواقب وخیمی خواهد داشت و توصیه کردم هر پیشنهاد جدیدی که شرکت می‌خواهد بکند و هر مساعده‌ای که خیال دارد بدهد باید علنی باشد والا مذاکرات مخفیانه و زیر پرده با دولت سوءظن را تشدید خواهد کرد...». فاتح اضافه می‌کند که نورتکرافت پس از مراجعت از لندن گفت که شرکت حاضر به قبول اصل تنصیف درآمد شده است ولی رزم آرا اصرار دارد که این موضوع فاش نشود و «مدیران شرکت هم در جواب پیام شما گفته‌اند که اگر قضیه را علنی سازیم دولت خواهد رنجید و چنین کاری از نزاکت خارج خواهد بود...»^{۱۰}

لحن نامهٔ سفیر انگلیس و مطالبی که مصطفی فاتح از قول نمایندهٔ شرکت نفت در ایران نقل می‌کند نشان می‌دهد که انگلیسیها هم از روش رزم آرا در پنهان نگاه داشتن پیشنهادی که علنی شدن آن می‌توانست از تعقیب فکر ملی شدن نفت جلوگیری نماید، ناراضی بودند و منظور واقعی رزم آرا را از فاش نکردن این موضوع درک نمی‌کردند. مصطفی فاتح می‌نویسد «اطلاعات و استنباطات من این است که رزم آرا خیال داشت در موقعی که به نظر او مساعد به وضع سیاسی شخصی او بود، پیشنهاد جدید شرکت را در مجلس اعلام دارد و این را به عنوان توفیق دولت خود به حساب آورد، ولی حسابش غلط از آب درآمد و عمرش به پایان رسید»^{۴۱} ولی فرّاد روحانی معتقد است که رزم آرا «به احتمال قوی درک کرده بود که گفتگو دربارهٔ ملی نمودن صنعت نفت به اندازه‌ای صورت جدی به خود گرفته است که منتفی نمودن آن حتی با قرارداد پنجاه - پنجاه نیز دیگر امکان نخواهد داشت و باید تدبیری اندیشید که به نحوی متضمن صورت ظاهر ملی کردن باشد...»^{۴۲}

نویسنده، چند سال قبل در کتابی تحت عنوان «بازی قدرت»، که به مسئله نفت و مبارزات نفتی در خاورمیانه اختصاص دارد، استدلال آقایان فاتح و روحانی را رد کرده و نوشته رزم آرا به دلایلی فراتر از آنچه آقایان فاتح و روحانی نوشته‌اند موضوع پیشنهاد شرکت نفت انگلیس و ایران را برای انعقاد قرارداد تنصیف عواید نفت یا اصل پنجاه - پنجاه مکتوم نگاه داشته بود. در آن کتاب نوشته بودم «به عقیدهٔ نویسنده، رزم آرا از روزی که به مقام نخست‌وزیری رسید، و به عقیدهٔ بعضی‌ها از سالها پیش‌تر و زمانی که ریاست ستاد ارتش را به عهده داشت، در صدد برانداختن سلطنت محمدرضاشاه و به دست گرفتن قدرت مطلقه بود». در همان جا، پس از اشاره به نقش رزم آرا در توطئه سوءقصد به جان شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و این که وی پس از آن که تحت فشار خارجی به مقام نخست‌وزیری رسید همچنان در پی قدرت بود نوشتم «عدم موفقیت رزم آرا در حل مسئلهٔ نفت و نهضتی که برای ملی شدن نفت آغاز گردیده بود، نقشه‌های او را برای رسیدن به قدرت مطلقه نقش بر آب می‌ساخت و تنها شانسی که برای او باقی مانده بود، دست زدن به کودتا و اعلام حل مسئلهٔ نفت به‌طور دلخواه پس از به دست

۴۱- پنجاه سال نفت ایران... صفحه ۴۰۷

۴۲- تاریخ ملی شدن نفت ایران... صفحه ۹۰

گرفتن قدرت بود. رزم آرا می‌خواست موافقت شرکت نفت را با اصل تنصیف درآمد، که درآمد ایران را از نفت نسبت به قرارداد ۱۹۳۳ در حدود سه برابر افزایش می‌داد، بعد از کودتا اعلام کند و شاید هم امیدوار بود که با جلب موافقت انگلیسیها قرارداد جدید را، با دادن تضمین‌هایی برای حفظ منافع انگلستان، در قالب ملی شدن نفت پیاده کند...»^{۴۳}

از تاریخ انتشار کتاب مزبور به این طرف، نویسنده به منابع دیگری دسترسی یافته است که صحت این نظر را تأیید می‌نماید. به احتمال نزدیک به یقین، رزم آرا نقشه کودتای نظامی خود را برای نوروز سال ۱۳۳۰ طرح کرده و در نظر داشت پس از به دست گرفتن قدرت مجلسین را منحل و تمام مخالفان خود را توقیف نماید. هیچ کس از این که رزم آرا قصد الغاء رژیم سلطنتی و اعلام جمهوری را در ایران داشت، یا همانطور که کیانوری هم در خاطراتش اشاره کرده، می‌خواست نقش فرانکو را در ایران بازی کند و در مقام «پیشوا» نظیر فرانکو یا موسولینی تمام اختیارات حکومت را در دست خود بگیرد، اطلاع ندارد. در هر حال در حکومت دیکتاتوری مورد نظر او شاه یا حذف می‌شد و یا به کلی اختیارات خود را از دست می‌داد و نقشی شبیه ویکتور امانوئل پادشاه ایتالیا در زمان حکومت موسولینی به عهده می‌گرفت.

رزم آرا بعد از کودتا، به جای این که توافق خود را با شرکت نفت درباره اصل تنصیف درآمد اعلام کند، اصل تنصیف درآمد یا تقسیم عواید نفت بر اساس پنجاه - پنجاه را به عنوان شرط خود برای حل مسئله نفت اعلام می‌نمود و اعلام قبول این شرط را از طرف شرکت نفت (که قبلاً درباره آن توافق شده بود) به عنوان پیروزی رژیم جدید در حل مسئله نفت به رخ مردم می‌کشید. رزم آرا همچنین طرح تجدید ساختار سیاسی و اداری کشور و تشکیل یک حکومت فدرال از ایالات نیمه مستقل را نیز آماده کرده بود و با اختیاراتی که به پارلمانهای محلی (انجمن‌های ایالتی و ولایتی) داده می‌شد، اختیارات حکومت مرکزی به سیاست خارجی و امور دفاعی و اقتصادی محدود می‌گردید. در طرحی که بعد از مرگ رزم آرا در کشور میز او پیدا شد خوزستان به عنوان

۴۳ - بازی قدرت - تألیف و ترجمه محمود طلوعی. چاپ دوم ۱۳۷۱. نشر علم. صفحه

استان مرکزی ایران و اهواز به عنوان پایتخت کشور پیش‌بینی شده بود.^{۱۱} شاه در اوایل اسفندماه سال ۱۳۲۹ از پیشنهاد شرکت نفت انگلیس و ایران برای تنصیف درآمد و انعقاد قرارداد جدیدی بر اساس پنجاه - پنجاه مطلع شد و اصرار رزم آرا در پنهان نگاه داشتن این پیشنهاد موجب بدگمانی وی نسبت به مقاصد واقعی رزم آرا گردید. در همان ایام عوامل شاه در ارتش و نیروهای انتظامی او را از تحرکات مشکوکی در نیروهای نظامی و انتظامی آگاه کردند. رزم آرا پستهای کلیدی ارتش و شهربانی و ژاندارمری را در اختیار عوامل خود گذاشته بود، ولی عده‌ای از افسران رده‌های بالای ارتش و نیروهای انتظامی هنوز به شاه وفادار بودند. بعلاوه شاه در همان زمان واحد مستقلی به نام گارد شاهنشاهی تشکیل داده بود، که افسران وفادار و مورد اعتماد شاه در رأس آن قرار داشتند، هرچند این نیرو برای مقابله با یک حرکت جدی از طرف ارتش کافی به نظر نمی‌رسید.

پیش از این که به شرح چگونگی قتل رزم آرا و دلایل و شواهدی که بر مشارکت شاه در این ماجرا وجود دارد بپردازم، یادآوری این نکته را هم بی‌مناسبت نمی‌دانم که در سالهای بعد از انقلاب از منبع موثقی شنیدم که در حدود یک هفته قبل از قتل رزم آرا، شاه که از نقشه‌های رزم آرا برای کودتا و به دست گرفتن قدرت سخت نگران شده بود، به وسیله‌ای او را از دست زدن به این کار برحذر داشت. مضمون پیغام شاه به رزم آرا این بود که «نه تو سردار سپه هستی و نه من احمد شاه. این سودا را از سر بدر کن و گرنه سر خود را به باد خواهی داد». رزم آرا این اخطار را جدی نگرفت و همچنان در تدارک اجرای نقشه‌های خود بود که روز شانزدهم اسفندماه ۱۳۲۹ با گلوله‌هایی که از دو جهت مختلف به طرف او شلیک شده بود به قتل رسید.

چگونگی حضور رزم آرا در مجلس ختم آیت‌الله فیض در روز شانزدهم اسفند ۱۳۲۹ و کشته شدن او، که گفته شد به دست یکی از افراد جمعیت فدائیان اسلام به نام «خلیل طهماسبی» صورت گرفته، یکی از معماهای تاریخی است که فقط با ذکر

۴۴- درباره طرح رزم آرا برای تجدید ساختار سیاسی کشور توضیحات مفصلی در کتاب «سراب زندگی» نوشته منوچهر ریاحی داده شده است. منوچهر ریاحی از محارم رزم آرا بوده و طرح اولیه برای تجدید ساختار سیاسی کشور نیز به‌وسیله او تهیه شده است.

کیفیت آن و نقل اظهارات شهود قضیه می‌توان درباره آن به حدس و گمان پرداخت. قدر مسلم این است که رزم آرا آن روز قصد شرکت در این مجلس را نداشت و شاه با فرستادن امیراسدالله علم (که به توصیه و اصرار شاه به وزارت کار کابینه رزم آرا منصوب شده بود) او را وادار کرد که به نمایندگی شاه در این مجلس شرکت نماید.^{۵۰} این که شاه در نقشه قتل رزم آرا به دست یکی از افراد فدائیان اسلام شرکت داشته قابل قبول نیست، ولی می‌توان گفت که منابع اطلاعاتی شاه او را در جریان این نقشه گذاشته بودند و شاه با استفاده از فرصتی که به دست آمده بود موجبات اجرای موفقیت آمیز این نقشه را فراهم ساخت.

مطالعه دقیق متن بازجوئی‌هایی که از متهمین و مطلعین ماجرای قتل رزم آرا به عمل آمده، و در کتابی تحت عنوان «اسرار قتل رزم آرا»^{۵۱} گردآوری و منتشر شده است، تا حدی از چگونگی این ماجرای شگفت‌انگیز پرده برمی‌دارد. اقرار متهمین و مطلعین و حتی مأمورین شهربانی و محافظین رزم آرا که در صحنه حضور داشته‌اند ضد و نقیض است. خلیل طهماسبی که بعداً متهم به قتل رزم آرا شد (و اعتراف هم کرد) بعد از این که رزم آرا بر اثر شلیک چند تیر پیاپی به زمین افتاد در صحنه دستگیر شد، ولی شهود قتل درباره این که او هنگام دستگیر شدن اسلحه در دست داشته یا بدون اسلحه دستگیر شده مطالب متفاوتی گفته‌اند. اظهارات شهود درباره تعداد تیرهای شلیک شده هم متفاوت است و گزارش پزشکی قانونی نیز حاکی است که از سه گلوله‌ای که وارد بدن رزم آرا شده «یک گلوله از طرف چپ از ناحیه خلفی گردن وارد جمجمه شده و از پیشانی خارج گردیده و دو گلوله دیگر از سمت راست اصابت و از قسمت گوشه داخلی استخوان کتف وارد و یکی از آنها از ناحیه گردن و دیگری از محوطه قفسه صدری از

۵۰- علم در بازجوئی از وی، که در تاریخ ۲۴ فروردین ۱۳۳۰، به عنوان مطلع از او به عمل آمده، این موضوع را انکار کرده و گفته است برای ملاقات رزم آرا به نخست‌وزیری رفته بود و به اصرار رزم آرا همراه وی به مسجد رفته است. بدیهی است که علم برای تبرئه شاه از اتهام مشارکت در توطئه قتل رزم آرا باید چنین می‌گفت (متن کامل بازجوئی از علم در صفحات ۱۸۱ تا ۱۸۳ کتاب «اسرار قتل رزم آرا» - تحقیق محمد ترکمان درج شده است).

۵۱- اسرار قتل رزم آرا - به کوشش محمد ترکمان. ناشر مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

زیر استخوان ترقوه پیرون رفته است».^{۱۷}

با توجه به گزارش پزشکی قانونی دربارهٔ مسیر گلوله‌ها و چگونگی مرگ رزم آرا، تحلیل سرهنگ مصور رحمانی از چگونگی قتل رزم آرا نیز جالب توجه است. سرهنگ مصور رحمانی که از جمله افسران ناسیونالیست طرفدار مصدق و مدتی زندانی بوده، در خاطرات خود از دوران زندان می‌نویسد:

«در محفل زندانیان طبعاً گفتگو از اموری بود که در آن محیط می‌گذشت و با اخیراً گذشته بود و آنها کم و بیش شاهد بودند. بحث دربارهٔ چهار نفر از زندانیان سابق بسیار گرم بود. دکتر حسین فاطمی، خلیل طهماسبی... داستان رفقای زندان در مورد خلیل طهماسبی از جهت دیگری هم جالب بود. همه بالاتفاق می‌دانستند که تیر او موجب قتل سپهبد حاجی علی رزم آرا نشده بود. البته او تیری انداخته بود، ولی آن تیر به رزم آرا لطمه نزد. معیناً او ترور رزم آرا را، که به دست یک گروهبان ارتش انجام گرفته بود، به خودش نسبت داد و به قول زندانی‌ها آن را به ریش گرفت، چون معتقد به آن عمل بود.

بعدها که ورق برگشت و کودتای کرمیت روزولت، شاه را مجدداً به تخت سلطنت نشانده، کوشش خلیل طهماسبی برای باز کردن اتهام ترور از خود به جانی نرسید. اغلب زندانیان اطلاعات دقیق شخصی در این باب داشتند. دلایل فنی هم اطلاعات آنها را تأیید می‌کرد. از جمله دلیل بالیستیکی مربوط به قدرت نفوذی گلوله.

وسیلهٔ تیراندازی خلیل طهماسبی. به اتفاق نظر، یک شش تیر کوچک بود. گلولهٔ شش تیر، دارای کالیبر کوچک و سرعت اولیهٔ کمی است. چنین گلوله، حتی از پارچهٔ پالتوئی ضخیم دولا به اشکال می‌تواند عبور کند. و به فرض عبور، سوراخ ورودی کوچکی به وجود می‌آورد و معمولاً قدرت کافی برای خروج از بدن را ندارد. وسعت زیاد زخم گلوله در بدن رزم آرا و نفوذ عمیق آن جای شک باقی نمی‌گذاشت که گلوله از اسلحهٔ کمری پر قدرت با کالیبر بزرگ رها شده و سلاح کمری «کلت» مناسبترین سلاحی بود که ممکن بود چنان اثری ایجاد کند. این سلاح منحصراً در اختیار ارتش بود.

بر عموم کسانی که از جریانات داخلی ارتش استحضار داشتند، روشن بود که

شاه از وجود رزم آرا ناراحت بود. دلایلی وجود داشت که ثابت می کرد رزم آرا در صدد تهیه و اجرای یک کودتاست. منجمه ایجاد شبکه پاسگاههای ژاندارمری دورتادور شهر تهران، در نقاطی که هیچ گونه دلیل انتظامی برای ایجاد آنها متصور نبود، ولی بعداً می توانست مراکز موثری برای کنترل هر گونه رفت و آمد به تهران بشود. و نیز انتخاب فرماندهان نظامی، نه به دلیل صلاحیت و حسن شهرت آنها، بلکه صرفاً بر مبنای میزان اعتماد شخصی رزم آرا به آنها.

شاه، مطلب را استنباط کرده بود، ولی نمی توانست به سادگی و به صرف استنباط های خود، رزم آرا را عزل کند. زیرا رزم آرا، مخصوصاً نزد خارجیها، به قدرت و سرعت عمل مشهور بود و عزل او، خود شاه را در مظان تهمت خرابکاری قرار می داد که سعی دارد جلو اصلاح کنندگان را بگیرد.

وقتی شاه از طریق امام جمعه تهران و پاره ای اطرافیان آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی شنید که خلیل طهماسبی خیال ترور رزم آرا را دارد، بسیار خوشنود شد، چه می دید منظور او از دفع شر رزم آرا به دست دیگری در شرف انجام است، بدون این که آلودگی برای او به وجود آورده شود. او کافی دانست منتظر بماند تا کار خود به خود صورت بگیرد.

اطرافیان شاه او را متوجه کردند که این انتظار کشیدن و جریان را به طبیعت واگذار کردن، غلط است. چرا که اگر خلیل طهماسبی صد درصد در کار خود موفق نشود و رزم آرا با وجود تیراندازی زنده بماند، بهترین بهانه به دست او خواهد افتاد که تحت عنوان توجیه آمیز حفظ انتظامات، به سرعت تمام مخالفین خود و موافقین شاه، حتی خود او را دستگیر کند و کودتای مورد نظر خود را از قوه به فعل آورد. شاه کاملاً درک کرد که ترور رزم آرا حکم شمشیر دولبه را دارد، که یک طرف آن متوجه رزم آرا و طرف دیگرش متوجه خود اوست. یعنی اگر بر اثر آن رزم آرا از بین نرود، خودش نابود خواهد شد. به همین جهت در صدد برآمد نیت خود را در نابود کردن رزم آرا، با قصد خلیل طهماسبی در ترور رزم آرا تلفیق کند، یعنی از اعتقاد دینی خلیل طهماسبی در نابودی رزم آرا سود جوید تا سوءظنی متوجه او نشود.

یکی از گروه بانهای ارتش در لباس غیر نظامی مأمور انجام کار شد، که همراه با

علم وزیر کار^{۴۸} بلافاصله پشت سر رزم آرا حرکت کند. او مأمور بود همین که طهماسبی مبادرت به تیراندازی کرد، با گلوله کلت رزم آرا را مورد اصابت قرار دهد و بکشد. این طرح دقیقاً به موقع اجرا گذارده شد، و رزم آرا که به اصرار و راهنمایی علم به طرف مسجد حرکت کرد، بلافاصله پس از بلند شدن صدای گلوله طهماسبی، به دست آن گروه‌بان کشته شد. آنهایی که اثر گلوله‌ها را در بدن رزم آرا معاینه کرده بودند شک نداشتند او با گلوله کلت کشته شده بود، نه با گلوله اسلحه خفیف. خلیل طهماسبی با قبول مسئولیت ترور رزم آرا، در واقع پرده ساتری شد بر نیت دیگران. او نمی‌دانست شاه از ذوق در پوستش نمی‌گنجد.

بر اثر نفوذ آیت‌الله کاشانی که سمت ریاست مجلس شورای ملی را هم داشت، خلیل طهماسبی از مجازات معاف شد، ولی پس از کودتای کرمیت روزولت^{۴۹} و برگشتن شاه از رم، خلیل طهماسبی را به جرم قتل مشهود و اقرار شده ترور رزم آرا زندانی کردند، خود کرده را تدبیر نبود، و خلیل طهماسبی که خود می‌دانست قضیه از چه قرار بوده دیگر راهی نداشت. او را به ناحق اعدام کردند...»^{۵۰}

در بازجویی از محمود هدایت معاون پارلمانی رزم آرا و برادر زن او، که هنگام قتل رزم آرا در مسجد و شاهد صحنه بوده، به نامه بی‌امضائی که به خانم رزم آرا نوشته شده اشاره می‌شود که ظاهراً متضمن اسراری از توطئه قتل وی بوده است. محمود هدایت در پاسخ سئوالی درباره این نامه و همچنین مشاهدات خود در صحنه قتل می‌گوید:

«روز چهارشنبه ۱۶ اسفند، مثل سایر ایام به دفتر خود رفتم. اریاب رجوع هم مثل سایر ایام به سراغم می‌آمدند. در حدود ساعت ۹ آقای علم وزیر کار وقت که روز قبل از مسافرت اصفهان برگشته بود وارد شد. گفت آمدم خدمت آقای نخست‌وزیر برسم. تشریف نداشتند، گفتم اینجا تشریف داشته باشید خواهند آمد. در حدود ساعت ده یادم افتاد امروز در مسجد شاه ختم است و باید رفت. خاصه این که آقای نخست‌وزیر یحتمل نتوانند در مجلس ختم حاضر شوند. از حضار معذرت خواستم که چون مجبورم به مجلس ختم بروم آقایان موقع دیگر تشریف بیاورند و به آقای علم گفتم بفرمائید

۴۸- در اصل اشتهاً وزیر دربار نوشته شده است.

۴۹- مقصود کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ می‌باشد.

۵۰- خاطرات سیاسی - غلامرضا مصور رحمانی، انتشارات رواق، صفحات ۲۷۰ تا ۲۷۶

برویم مسجد. ایشان گفتند می‌خواستم بمانم و خدمت آقای نخست‌وزیر برسم. گفتم در مراجعت هم می‌شود این کار را کرد. با هم راه افتادیم و رفتیم. از جلو خان که وارد مسجد شدیم دیدم از مدخل صحن مسجد تا دم تجیرهایی که کشیده‌اند دو صف پاسبان شانه به‌شانه ایستاده و افسران در میان این دو صف قدم می‌زنند. داخل شبستان شدم. دیدم در شاه‌نشین مدخل شبستان علماء نشسته‌اند. من دست راست نزدیک آقایان امام جمعه و آقا بهاء‌الدین نوری نشستم. چند نفر فاصله هم آقای علم نشست.

پس از چند دقیقه آقای علم برخاست. گفتم کجا؟ گفت می‌روم بلکه بتوانم زودتر آقای نخست‌وزیر را ببینم و رفت. چند دقیقه بعد، دیدم آقای بهبهانی تشریف آوردند و پهلوی آقا بهاء‌الدین نشستند. پرسیدند آقای نخست‌وزیر کجا هستند؟ گفتم شرفیاب شده بودند، بلکه گرفتار شده‌اند و نتوانستند تشریف بیاورند. شما که تشریف دارید آنچه لازمه تشریفات است معمول خواهید فرمود.

آقا اجازه خواندن الرحمن دادند. بعد هم فلسفی به منبر رفت و چند دقیقه‌ای بود حرف می‌زد که از صحن مسجد صدای سه تیر متوالی بلند شد. من دویدم بیرون دیدم نزدیک حوض بغل سکوی صحن مسجد، آقای نخست‌وزیر در خون غلت می‌زنند و جمعی از هر طرف می‌دوند. به دیدن این صحنه نفهمیدم چه شد. پس از مدتی دیدم دو نفر مرا صدا می‌زنند و از زمین بلند می‌کنند... باری حالم که بهتر شد، دیدم هنوز پاسبانان مثل عروسک پنبه‌ای بر جای ایستاده‌اند. فریاد زدم که آخر پدروخته‌های بی‌شرم، این مرد نخست‌وزیر مملکت بود، سپهبد بود، چرا حیا نمی‌کنید، لااقل از زمین بلندش کنید...

چهار نفر آمدند و به وضع عجیبی که از گفتنش شرم دارم، آمدند جسد را بلند کردند و به همان حال بردند بیرون مسجد و به همان حال در جیبی که بوق بلند گو روی آن بود گذاشتند و به سرعت به راه افتادند و بردند مریضخانه ابن‌سینا. من هم دنبال جنازه راه افتادم. جنازه را از جیب بیرون آورده به اطاق عمل بردند. دفعته دیدم جمع کثیری از طبیب و پرستار و مردم متفرقه در آن اطاق کوچک که جسد را روی میزی نهاده بودند ریختند. به هر چیزی شبیه بود جز مریضخانه و ابداً حس رافت و نوع‌دوستی در این جمع ندیدم. یکی از سفیدپوشها که نشناختم کیست، پس از آوردن استاتوسکپ و گوش دادن قلب با خنده نمکینی گفت *C'est fini* (تمام است).

بعد شنیدم در این حرکت از مسجد به مریضخانه، هفت‌تیر و ساعت مچی و انگشتر آن مرحوم را ملت زده است. دیدم با نخست‌وزیر مملکت که این‌طور معامله کنند با مردم دیگر چه می‌کنند؟!... به هر حال اینجا را گذاشتم و به منزل همشیره رفتم. دیدم غوغائی است، همه جمعند و پیدا است که در این قبیل مجالس چه خبر است...

چند روزی از آن مقدمه گذشت. روزی همشیره گفت تعداد زیادی کارت و کاغذ از خارج و داخل به عنوان تسلیت رسیده چه باید کرد؟ گفتم اشکالی ندارد بیاورید من جواب می‌دهم. در جلسه دوم یا سوم برخوردیم به کاغذ کذا، سراپا خواندم و باز خواندم. دیدم در آخر کاغذ پول خواسته که بیاید حقیقت را بگویند... آن را نزد آقای دادستان وقت فرستادم و تصور می‌کنم که پس از وقوع قضیه و شنیدن اسم قاتل یکدستی زده باشد که به این عنوان پولی بلند کند. شاید هم اظهاراتش صحت داشته باشد.»

محمودهدایت که در زمان بازجوئی در تاریخ ۱۸ اردیبهشت ۱۳۳۰، مستشار دیوان عالی کشور بوده بدون این که توضیحات بیشتری درباره مضمون نامه فوق‌الذکر بدهد اضافه می‌کند «به هر حال تعقیب و عدم تعقیب نویسنده آن با نظر آقایان مأمورین کشف جرم است. ولی در مملکتی که محرکین اصلی جرم با کمال وقاحت و بی‌شرمی در روزنامه اعتراف می‌کنند که این عمل را ما دستور داده‌ایم اجرا شود و در مصاحبه‌های عدیده نسبت این عمل را به خود می‌دهند و کسی به سراغشان نمی‌رود، فرضاً هم که این مردک هم ذی‌دخل باشد تازه چه تأثیری در عمل دارد؟...»^{۵۱}

در سال ۱۳۳۴، که به دنبال سوءقصد به جان حسین علاء نخست‌وزیر وقت از طرف یکی از اعضای فدائیان اسلام، پرونده قتل رزم آرا مجدداً به جریان افتاد و عده‌ای، از جمله آیت‌الله کاشانی را به اتهام مباشرت در قتل رزم آرا دستگیر کردند، آیت‌الله کاشانی در جریان چندین جلسه بازجوئی گفت که خلیل طهماسبی قاتل رزم آرا نبوده است. عین اظهارات آیت‌الله کاشانی در جلسات بازجوئی به شرح زیر است:

س - به نظر شما چه کسی مباشر قتل سپهد رزم آرا بود؟

ج - من نمی‌دانم قاتل او چه کسی بود، ولی از قراری که پرونده خلیل

حکایت می‌کند او قاتل نبوده و آن را برای افتخار به ریش گرفته (امضاء سید ابوالقاسم کاشانی)

س - شما در صفحه ۹۱ نوشته‌اید «قتل سپهبد رزم‌آرا را به ضرر مملکت نمی‌دانستاید». از این گفته شما چنین استنباط می‌شود که قتل سپهبد رزم‌آرا را به نفع مملکت می‌دانستاید، آیا همین‌طور است یا خیر؟

ج - اولاً به ضرر ندانستن مستلزم آن نیست که به نفع باشد و ثانیاً با مطالب سابقه در پرتاب تیر به طرف اعلیحضرت و سایر مطالبی که قبلاً نوشتم به نفع بوده (امضاء سید ابوالقاسم کاشانی)

س - قاتل چه کسی بوده؟ منظور قاتل سپهبد رزم‌آراست.

ج - قبلاً هم مکرر نوشته‌ام نمی‌دانم کیست، ولی برحسب پرونده قاتل خلیل نیست (امضاء سید ابوالقاسم کاشانی)

س - پس شما نمی‌دانید قاتل کیست. آیا همین‌طور است یا خیر؟. یعنی برخلاف اقرار صریح خلیل طهماسبی که خود را قاتل سپهبد رزم‌آرا می‌داند، شما خلیل را قاتل نمی‌دانید و کسی دیگری را هم نمی‌توانید قاتل معرفی کنید. چه می‌گوئید؟

ج - روز اول نوشتم خلیل... این قتل را به ریش گرفته و همان‌طور که قبلاً نوشته‌ام من در مسجد شاه نبودم که بینم قاتل کی بود. (امضاء سید ابوالقاسم کاشانی) ۵۲

* * *

ضمن مطالعه اسناد رسمی وزارت خارجه آمریکا درباره وقایع سالهای ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۴، که جلد دهم آن به ایران اختصاص دارد، به نکته عجیب و جالب توجهی در رابطه با قتل رزم‌آرا برخوردیم که این فصل را با اشاره‌ای به آن به پایان می‌آورم. جلد دهم مجموعه اسناد رسمی وزارت خارجه آمریکا با تلگرافی از آچسون وزیر خارجه وقت آمریکا و سپس گزارشی از «گریدی» سفیر وقت آمریکا در ایران آغاز می‌شود. گزارش گریدی که به تاریخ ۲۳ ژانویه ۱۹۵۱ (سوم بهمن ۱۳۲۹) مخابره شده یک بررسی کلی از اوضاع ایران است که با اشاره به وضع بد مالی دولت و عدم اعتماد عمومی در جامعه و ضعف رزم‌آرا در مقابل مجلس و حرکت به سمت بیطرفی در

سیاست خارجی آغاز می‌شود. گریدی شاه را در ایجاد این وضع مقصر می‌داند و می‌نویسد شاه که هرگز از یک نخست‌وزیر قوی حمایت نمی‌کند از آغاز کار رزم آرا در تضعیف او کوشیده و اعتبار او را متزلزل ساخته است.

گریدی در ادامه این گزارش می‌نویسد «در شرایط فعلی رزم آرا یا باید برای کنترل اوضاع در صدد به‌دست آوردن قدرت دیکتاتوری باشد و یا بیش از چند ماه دیگر نمی‌تواند دوام بیاورد. با توجه به کاهش اعتبار و پرستیژ رزم آرا و عدم حمایت، و حتی مخالفت علنی شاه با دولت، و تردیدهایی که درباره میزان کنترل و نفوذ رزم آرا بر ارتش وجود دارد، بعید به نظر می‌رسد که او در طریق اول (به‌دست آوردن قدرت دیکتاتوری) توفیق پیدا کند. در غیر این صورت رزم آرا در چند ماه آینده دچار سرنوشت پیشینیان خود خواهد شد و کابینه‌ای از رجال و عناصر قدیمی جای حکومت فعلی را خواهد گرفت»^{۵۳}.

اما نکته‌ای که بیش از این گزارش جلب توجه می‌کند حذف تمام گزارشها و مکاتبات سفارت آمریکا در ایران با وزارت خارجه آمریکا، در فاصله ارسال این گزارش تا هفتم مارس ۱۹۵۱ (سوم بهمن تا شانزدهم اسفند ۱۳۲۹) یعنی قریب یکماه و نیم دوران پرهیجان قبل از قتل رزم آرا، از مجموعه اسناد منتشر شده از طرف وزارت خارجه آمریکا است. می‌دانیم که وزارت خارجه آمریکا، مانند تشکیلات دیپلماسی سایر کشورها بعضی از اسناد محرمانه خود را که انتشار آنها را به مصلحت نمی‌داند در بایگانی سری خود نگاه می‌دارد و حذف بعضی از این اسناد در مجموعه اسنادی که منتشر می‌شود امری طبیعی است. آنچه عجیب و غیرعادی به نظر می‌رسد، حذف یکباره تمام مکاتبات و گزارشهای مربوط به یک دوره حساس است، که به نظر نویسنده در این مورد خاص، دلیل آن واضح است: با توجه به مضمون آخرین گزارش منتشر شده از طرف سفیر آمریکا در تهران، پیش از آغاز این دوره سکوت طولانی، چنین به نظر می‌رسد که در این فاصله سفیر آمریکا گزارش‌هایی از تحریکات شاه علیه دولت و حتی مشارکت او در توطئه قتل رزم آرا به واشنگتن فرستاده، و چون پاسخ‌های واشنگتن هم متضمن اشاراتی به

این گزارشها بوده، وزارت خارجه آمریکا که در زمان انتشار مجموعه اسناد فوق‌الذکر در آغاز دهه ۱۹۸۰ هنوز روی خانواده پهلوی سرمایه‌گذاری می‌کرد، انتشار اسنادی را که به اعتبار این خاندان لطمه می‌زد، به مصلحت خود تشخیص نداده است.

از زاهدی تا امینی

زاهدی که بود و چگونه با رضاخان آشنا شد؟ - روابط زاهدی با آلمانیها و انگلیسیها و آمریکاییها - نخست‌وزیری که به طور علنی از طرف بیگانگان به شاه تحمیل شد - حکومت اقبال و رسوایی اولین انتخابات حزبی در ایران - دکتر امینی چگونه به نخست‌وزیری رسید؟ - مبارزه پنهانی شاه با دکتر امینی و چگونگی برکناری او - آخرین نقش سیاسی دکتر امینی...

قتل رزم آراء، ملی شدن نفت را به دنبال داشت و پس از نخست‌وزیری کوتاه مدت حسین علاء، دکتر مصدق زمام امور را به دست گرفت و قانون ملی شدن نفت را به موقع اجرا گذاشت. حکومت دکتر مصدق، که چند روزی با نخست‌وزیری قوام السلطنه قطع شد قریب ۲۶ ماه به طول انجامید. دوران حکومت دکتر مصدق و حسین علاء و زندگی سیاسی هر دو را در فصول پیشین بررسی کرده‌ایم و اکنون به شرح احوال بازیگران اصلی صحنه سیاست ایران بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ می‌پردازیم.

وقایعی که به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سرنگونی حکومت مصدق انجامید در شرح حال دکتر مصدق و دوران زمامداری او آمده و نیازی به تکرار آن نیست. با وجود این یادآوری می‌کنیم که روز ۲۴ مرداد ۱۳۳۲ شاه با اطمینان از حمایت آمریکا و انگلیس دو فرمان صادر نمود که یکی مبتنی بر عزل دکتر مصدق از نخست‌وزیری و دیگری فرمان انتصاب سرلشگر فضل‌الله زاهدی به مقام نخست‌وزیری بود. دکتر مصدق از اجرای فرمان سر باز زد و با اختفای فرمان عزل خود اعلام داشت که توطئه کودتائی در جریان بوده که خنثی شده است. شاه که قبل از صدور فرمان عزل مصدق و انتصاب

سرلشگر زاهدی به نخست‌وزیری به شمال رفته بود، بعد از شنیدن اخبار تهران، به اتفاق همسر خود ثریا یکسره از شمال به بغداد و از آنجا به رم رفت. زاهدی مخفی شد، ولی با حوادثی که در فاصله ۲۵ تا ۲۸ مرداد در تهران به وقوع پیوست حکومت مصدق، با حرکتی که از پیش سازمان داده شده بود، سرنگون شد و بعد از ظهر روز ۲۸ مرداد زاهدی قدرت را به دست گرفت.

زاهدی که بود و چرا در آن شرایط حساس به نخست‌وزیری برگزیده شد؟ فضل‌الله زاهدی در سال ۱۲۷۱ هجری شمسی در همدان به دنیا آمد. پدرش بهیردیوان از ملاکین همدان بود. فضل‌الله تحصیلات ابتدائی و متوسطه خود را در همدان انجام داد و در جوانی وارد رسته سواره‌نظام نیروی قزاق شد. فضل‌الله خان به سرعت در نیروی قزاق ترقی کرد و در ۲۵ سالگی به درجه سلطانی (سروانی) رسید. هنگامی که سرهنگ رضاخان (سردار سپه و رضاشاه آینده) به فرماندهی «آتریاد»^۱ همدان منصوب شد، فضل‌الله خان، که منبعت او را به همان نام خانوادگی که بعداً انتخاب نمود «زاهدی» می‌نامیم، به درجه یآوری یا سرگردی رسیده بود. زاهدی افسر زبردست رضاخان بود که همراه او در جنگ با جنگلیها و بلشویکهای گیلان شرکت کرد و هنگامی که رضاخان به درجه میرپنجی یا سرتیپی رسید، زاهدی هم سرهنگ شد.

زاهدی در کودتای ۱۲۹۹ همراه افسران تحت فرمان رضاخان شرکت کرد و بعد از کودتا در عملیات سرکوب شورش اسمعیل آقا سمیتیقو در آذربایجان و فتح قلعه چهریق شجاعت زیادی از خود نشان داد. بعد از این عملیات سردار سپه او را به درجه سرتیپی ارتقاء داد و برای وی تقاضای نشان «ذوالفقار» نمود. زاهدی در جریان قیام عده‌ای از افسران ژاندارمری به سرکردگی مازور لاهوتی، در آذربایجان بود و بعد از شکست و فرار لاهوتی، ریاست دادگاهی که دوازده نفر افسران همکار لاهوتی را محاکمه کرد به عهده او محول شد. زاهدی در این دادگاه خشونت زیادی به خرج داد و هر دوازده نفر را به اعدام محکوم کرد.

در سال ۱۳۰۳، در زمان رئیس‌الوزرائی رضاخان و عملیات سرکوب شیخ

۱- آتریاد یک واژه روسی و به معنی یک واحد نظامی است. آتریاد حدود معینی ندارد و تعداد افراد آن ممکن است از یک گروهان تا یک تیپ تغییر کند.

خزعل، فرماندهی ستون اعزامی به خوزستان با سرتیپ فضل‌الله زاهدی بود. رضاخان پس از خاتمه یافتن عملیات و تسلیم خزعل، سرتیپ زاهدی را به سمت حاکم نظامی خوزستان منصوب کرد و در مراجعت به تهران، زاهدی را مأمور دستگیری خزعل و اعزام وی به تهران نمود. زاهدی دستور بازداشت خزعل را شبی که در کشتی تفریحی خزعل مهمان او بود به موقع اجرا گذاشت و میزبان را در پایان شب مهمانی در کشتی خودش دستگیر و صبح روز بعد تحت‌الحفظ به تهران فرستاد.

مأموریت بعدی زاهدی، خلع سلاح عشایر ترکمن صحرا و گروههای مسلح در شمال بود و در انجام این مأموریت نیز خشونت زیادی به خرج داد. در آغاز پادشاهی رضاخان به ریاست کل امنیه مملکتی (ژاندارمری) منصوب شد و در فروردین‌ماه سال ۱۳۰۸ با همین سمت عازم جنوب شد تا در سرکوبی شورش عشایر فارس به نیروهای مستقر در آن استان کمک کند. زاهدی که در این تاریخ خوی نظامیگری را رها کرده و به عیش و عشرت روی آورده بود در مأموریت شیراز توفیق نیافت و رضاشاه در خردادماه همین سال سرتیپ حبیب‌الله شیبانی را با ارتقاء به درجه سرلشگری به فرماندهی کل قوای فارس منصوب کرد. سرتیپ زاهدی بعد از ورود سرلشگر شیبانی به شیراز، به تهران احضار و با وجود سوابق درخشان خدمتی خود، به دستور رضاشاه خلع درجه شد.

زاهدی یک سال و نیم مفضوب و بیکار بود، تا این که رضاشاه در آذرماه سال ۱۳۰۹ او را بخشید و با اعاده درجات نظامی وی را به ریاست نظمیه کل مملکتی (شهربانی کل کشور) منصوب کرد. زاهدی بیش از سه ماه در این سمت باقی نماند و روز بیستم اسفندماه ۱۳۰۹ به دنبال شورش در زندان قصر و فرار سیدفرهاد یاغی معروف به علت بی‌کفایتی مجدداً خلع درجه شد و این بار به زندان افتاد.

زاهدی مدتی زندانی بود تا این که مجدداً با شفاعت عده‌ای از زندان آزاد گردید، ولی دیگر شغل مهمی به او ارجاع نشد و آخرین سمت او در دوران سلطنت رضاشاه ریاست باشگاه افسران بود. زاهدی در تمام این مدت در درجه سرتیپی ماند و کسی جرأت پیشنهاد درجه بالاتری را به او نداشت. بعد از شهریور ۱۳۲۰ و استعفای رضاشاه، زاهدی به همان شغل قبلی خود که ریاست ژاندارمری کل کشور بود، بازگشت و در سال ۱۳۲۱ با درجه سرلشگری به فرماندهی لشکر اصفهان منصوب گردید. در سال

۱۳۲۲، به دنبال دستگیری یک جاسوس آلمانی به نام فرانتز مایر در تهران، یکصد و هشتاد نفر از رجال و شخصیت‌ها و افسران ارتش، از جمله سه سرلشگر و ۲۶ نظامی دیگر که بیشتر درجه سرهنگی داشتند به اتهام ارتباط با آلمانیها و همکاری با آنها توسط نیروهای متفقین دستگیر و زندانی شدند. در رأس نظامیان دستگیر شده سرلشگر زاهدی فرمانده لشکر اصفهان بود که یک ژنرال انگلیسی به نام «هنری ویلسون»^۲، که بعداً به درجه فیلدمارشالی و القاب سر و لرد ملقب شد، و یکی از مأمورین برجسته سرویس اطلاعات نظامی انگلیس به نام «فیتز روی مک‌لین»^۳ برای بازداشت او به اصفهان اعزام شدند و او را در مقر فرماندهی خود دستگیر کردند. ماجرای واقعی ارتباط زاهدی با آلمانیها سالها در پرده ابهام باقی مانده بود تا این که شولتس هولتوس مأمور ارشد جاسوسی آلمان هیتلری در ایران بعدها در خاطرات خود نوشت: «ژنرال زاهدی فرمانده لشکر اصفهان به مایر قول داده بود که اگر دولت آلمان او را تأیید و حمایت کند حاضر است با نیروهای تحت فرمان خود دست به یک قیام ملی بزند و این برای آلمان پیروزی عظیمی است...».

مک‌لین مأمور سرویس اطلاعات نظامی انگلیس نیز که زاهدی را در مقر فرماندهی خود در اصفهان دستگیر کرد، اخیراً در مقدمه کتاب «نامه‌هایی از تهران»^۴ که تحت عنوان «نامه‌های خصوصی و گزارشهای محرمانه سرریدر بولارد» به فارسی ترجمه شده است به موضوع دستگیری زاهدی اشاره کرده و می‌نویسد «من همیشه به خاطر فرصتی که سرریدره و ژنرال ویلسون برای ربودن یک تیمسار ایرانی - کسی که در خفا سرنوشتش را به دست آلمانیها سپرده بود به من دادند، سپاسگزار خواهم بود. آنان هنگامی که مرا توجیه می‌کردند به من فهماندند که تحت هر شرایطی نباید ایجاد دردسر بکنم. من شخصاً نگران این موضوع بودم که اگر تیمسار بکوشد به من تیراندازی کند، آیا لزوماً مجاز هستم که پیشدستی کرده به سویش تیراندازی کنم. آنان هر دو منظور مرا می‌فهمیدند، اما نمی‌توانستند جواب روشنی از وزارت خارجه بگیرند،

2- Henry Wilson 3- Fitzroy Maclean

4- Letters from Tehran

۵- مقصود سرریدر بولارد وزیر مختار وقت انگلیس در ایران است که بعداً به درجه

سفیرگیری ارتقا یافت.

هرچند من شخصاً هیچ تردیدی در انتخاب راه درست نداشتم. بخت یار همه بود و این مسئله اصلاً پیش نیامد. در این واقعه تیمسار به ملایمت رفتار کرد و زنده ماند تا نقش مفید و برجسته‌ای در وقایع بعد از جنگ ایران بازی کند...»^۶

سرلشگر زاهدی تنها افسری بود که انگلیسیها به بازداشت او اکتفا نکرده، وی را به فلسطین تبعید نمودند و تا پایان جنگ او را در فلسطین که در آن زمان تحت اشغال انگلیسیها بود، در یک اردوگاه نظامی زندانی کردند. زاهدی بعد از خاتمه جنگ به ایران بازگشت و در سال ۱۳۲۵ هنگامی که عشایر جنوب سر به شورش برداشته بودند، به فرماندهی سپاه جنوب منصوب شد. شورش عشایر جنوب در واقع واکنشی در برابر غائله آذربایجان بود و هنگامی که قوام‌السلطنه با اخراج وزیران توده‌ای از کابینه و شدت عمل در برابر حرکتهای تجزیه‌طلبانه در آذربایجان به خواسته‌های عشایر جنوب گردن نهاد، غائله جنوب نیز بدون جنگ و خونریزی پایان یافت.

در آبان ماه سال ۱۳۲۸ زاهدی به شغل سابق خود در دوران سلطنت رضاشاه بازگشت و به ریاست شهربانی کل کشور منصوب شد. انتصاب او به این سمت به توصیه شاه و برای مقابله با رزم آرا بود که در آن زمان در رأس ستاد ارتش بیش از اندازه قدرت یافته بود. رقابت و اختلاف بین رزم آرا و زاهدی به پیروزی دکتر مصدق و یاران او در انتخابات تهران کمک کرد و زاهدی از اعمال نفوذ رزم آرا در انتخابات تهران، که می‌خواست مانع از انتخاب دکتر مصدق و همفکران او بشود جلوگیری به عمل آورد. درواقع کار زاهدی به مصداق «لاحب علی بل لبغض معاویه» مبارزه‌جویی با رزم آرا بود نه علاقه و اعتقاد به دکتر مصدق، ولی همین امر روابط دوستانه‌ای بین آنها به وجود آورد.

رزم آرا به محض این که به مقام نخست‌وزیری رسید زاهدی را از ریاست شهربانی برکنار کرد و یکی از افسران وفادار خود، سرتیپ دفتری را به جانشینی وی برگزید. بعد از قتل رزم آرا، زاهدی در کابینه حسین علاء به وزارت کشور انتخاب شد و در کابینه اول دکتر مصدق نیز همین سمت را داشت. در آذرماه سال ۱۳۳۰ زاهدی از کابینه مصدق خارج شد و شاه او را به عنوان سناتور انتصابی همدان تعیین کرد. مبارزه

۶- نامهای خصوصی و گزارشهای محرمانه سرریدر بولارد - ترجمه غلامحسین میرزاصالح.

زاهدی با مصدق در همین دوره آغاز شد.

سیر حوادثی که در شش ماهه بین اسفندماه ۱۳۳۱ تا مردادماه ۱۳۳۲ به رویارویی دکتر مصدق و زاهدی و وقایع ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و نخست‌وزیری زاهدی انجامید در شرح وقایع دوران حکومت مصدق آمده و نکته‌ای که هنوز در پرده ابهام مانده علت انتخاب زاهدی از طرف آمریکائیا و انگلیسیها برای جانشینی دکتر مصدق است. قدر مسلم این است که شاه از ابتدا تمایلی به انتخاب زاهدی برای جانشینی دکتر مصدق نشان نمی‌داد و یکی از نظامیان وفادار خود (سپهبد امیراحمدی یا سپهبد یزدان‌پناه) را برای جانشینی مصدق پیشنهاد می‌کرد، ولی کرمیت روزولت که به نمایندگی هر دو دولت آمریکا و انگلیس طرح سرنگونی مصدق را دنبال می‌کرد زیر بار نرفت و گفت قبلاً قول و قرارهای لازم در این مورد با زاهدی گذاشته شده است! به این ترتیب برای اولین بار، نخست‌وزیر ایران به‌طور علنی از طرف بیگانگان انتخاب شد و شاه که می‌خواست به هر قیمتی شده از شر مصدق خلاص شود، به انتخاب نخست‌وزیر خود از طرف بیگانه گردن نهاد.

سؤالی که در این جا پیش می‌آید این است که چگونه مردی با سوابق زاهدی و همکاری او با عوامل جاسوسی آلمان هیتلری، اگر ادعای خود انگلیسیها را در این مورد بپذیریم، موفق شد این‌طور اعتماد و اطمینان آمریکائیا و انگلیسیها را به خود جلب کند؟ بعضی معتقدند که توقیف و تبعید زاهدی از آغاز یک بازی بیش نبوده و زاهدی از ابتدا یک مهره انگلیسی بوده است. نویسنده بر این عقیده نیست و تنها پاسخ معقول این سؤال را ارتباط نزدیک زاهدی با آمریکائیا می‌داند. در ایجاد این رابطه، اردشیر زاهدی پسر سپهبد زاهدی که در آن زمان در اداره اصل چهار آمریکائیا کار می‌کرد نقش موثری ایفا کرد، و درواقع این آمریکائیا بودند که علیرغم بدگمانی انگلیسیها به زاهدی، آنها را وادار به حمایت از وی برای ایفای نقش اول طرح سرنگونی مصدق نمودند.

* * *

همانطور که قبلاً اشاره شد، مبارزه زاهدی با دکتر مصدق کمی بعد از انتصاب وی به سناتوری از طرف شاه آغاز شد. با تشکیل یک هسته مخالف با مصدق در مجلس سنا، که به تدریج تبدیل به اکثریت سنا می‌شد، دکتر مصدق نقشه انحلال مجلس سنا را

به موقع اجرا گذاشت و به بهانه این که دوره سنا هم باید مانند مجلس شورا دو سال باشد و افزایش دوره نمایندگی سنا به شش سال قانونی نیست، آنرا بست. بعد از بسته شدن مجلس سنا، زاهدی که از فعالترین مخالفان دولت در سنا بود تحت تعقیب قرار گرفت و مدت کوتاهی هم بازداشت شد. بعد از آزادی از زندان در اواخر اسفندماه فعالیت او بر علیه دولت شدت یافت و در همین زمان بود که به وسیله پسرش اردشیر با آمریکائیه‌ها مرتبط شد و آمریکائیه‌ها، بعد از چندین ملاقات بین مقامات ارشد سفارت آمریکا و زاهدی، او را مناسبترین کاندیدا برای جانشینی مصدق تشخیص دادند. تصمیم نهائی درباره انتخاب زاهدی به جانشینی مصدق، بعد از ملاقات گرمیت روزولت مجری طرح سرنگونی مصدق با وی در مخفی گاهش، اتخاذ گردید و در اولین ملاقات گرمیت روزولت با شاه به وی ابلاغ شد.

فرمان نخست‌وزیری زاهدی، که به تاریخ ۲۴ مرداد ۱۳۳۲ امضا شده است، روز ۲۶ مرداد، بعد از امتناع دکتر مصدق از پذیرفتن فرمان عزل خود و خروج شاه از ایران، در روزنامه‌های مخالف مصدق منتشر شد و عکس این فرمان نیز در تیراژ وسیعی چاپ و در تهران انتشار یافت. در این که امضای شاه در بالای این فرمان امضای خود او بود شکی نیست، ولی در منابع مختلف به این مطلب اشاره شده است که شاه تا آخرین لحظه از صدور فرمان عزل مصدق و انتصاب زاهدی به جانشینی وی بی‌مناک بوده و سرانجام دو فرمان سفید امضا را به دست گرمیت روزولت داده و از تهران خارج شده است.^۷ اگر این مطلب صحت داشته باشد علاوه بر بیم شاه از صدور فرمان عزل مصدق، دلیل اکراه او از امضای فرمان نخست‌وزیری زاهدی نیز هست، زیرا شاه از بند و بست پنهانی زاهدی با آمریکائیه‌ها و قول و قرارهایی که بین آنها گذاشته شده بود نگران بود و با بدگمانی ذاتی خود از آن می‌ترسید که زاهدی با اتکاء به آمریکا، نقش رزم‌آرا را بازی کند و به تدریج او را از صحنه بیرون براند.

همانطور که می‌دانیم دکتر مصدق به فرمان عزل خود گردن ننهاد و صبح روز ۲۵ مرداد رادیو از کودتای نافرجام شب گذشته و دستگیری یکی از عوامل کودتا (سرهنگ نصیری فرمانده گارد شاهنشاهی که نیمه شب برای ابلاغ فرمان عزل مصدق به

۷- گرمیت روزولت در خاطرات خود تحت عنوان «کودتا در کودتا» نوشته است که شاه

فرمانهای امضا شده را از استراحتگاه خود در شمال برای او فرستاد.

در خانه او رفته بود) خبر داد. روزولت به کمک عواملی که در اختیار داشت فرمان نخست‌وزیری زاهدی را تکثیر و عکس آن را در روزنامه‌های مخالف دولت منتشر کرد. دولت برای بازداشت زاهدی جایزه تعیین نمود و زاهدی از روزولت خواست که او را در سفارت آمریکا پناه بدهد. گرمیت روزولت که هنوز به کلی نومید نشده بود پناهندگی زاهدی را در سفارت مصلحت نمی‌دانست و به همین جهت ترجیح داد او را در زیرزمین خانه یکی از اعضای سفارت آمریکا به نام «فرد زیمرمن»^۸ مخفی کند.

تا عصر روز ۲۷ مرداد هیچ کس باور نمی‌کرد که شاه کمترین شانسی برای بازگشت به سلطنت داشته باشد و زاهدی هم در زیرزمین خانه‌ای در نزدیکی سفارت آمریکا به آینده نامعلوم خود می‌اندیشید. از صبح روز بیست و هشتم مرداد ناگهان ورق برگشت و با توزیع مبلغی اسکناس درشت ایرانی در جنوب شهر، که از محل یک میلیون دلار پولی که در اختیار روزولت بود تأمین شده بود، تظاهرات پراکنده به طرفداری از شاه از خیابانهای اطراف بازار تهران آغاز گردید و تا ظهر همان روز خیابانهای مرکزی شهر را فراگرفت. افراد پلیس و نیروهای نظامی نیز که برای برقراری نظم به خیابانها فرستاده شده بودند با تمهید مقدمات قبلی به جمعیت پیوستند و مرکز فرستنده رادیو نیز در اولین ساعات بعدازظهر به تصرف مخالفان درآمد.

زاهدی تا این ساعت از مخفی‌گاه خود خارج نشده بود. روزولت که در خانه کنسول آمریکا جریان وقایع را تعقیب می‌کرد می‌نویسد در این لحظه «برای آوردن زاهدی روانه شدم تا او را به محلی که برای فرماندهی مناسبتر تشخیص می‌دادم ببرم... قبل از این که به زیرزمینی که زاهدی در آن مخفی بود برسم اتفاق خوبی افتاد. از در سفارت که خارج شدم تا به منزل فرد زیمرمن در تخت جمشید بروم با جمعی به طرف مغرب همراه شدم. آنها با آمادگی کامل به طرف منزل مصدق که چند خیابان بالاتر بود می‌رفتند. در بین آنها قیافه آشنائی را دیدم که با اونیفورم نظامی بود. او فرمانده نیروی هوایی (گیلاتشاه) بود. او هم تا مرا دید شناخت... ما به سختی در بین جمعیت خود را به یکدیگر رساندیم. به او گفتم یک تانک بردار و پانزده دقیقه دیگر نزدیک ساختمانی که در غرب اینجاست منتظر من باش. من در داخل یک سیتروئن سیاه خواهم بود و ژنرال زاهدی را تحویل خواهم داد!...»

«چشمانش درخشید و پرسید او الان کجاست؟ بدون تأمل و فکر کردن محل زاهدی را به او گفتم. اگر فکر کرده بودم حتماً با احتیاط بیشتری عمل می‌کردم. چه کسی می‌تواند بگوید که اشتباه کردم یا خیر. به هر صورت با عجله از یکدیگر جدا شدیم و در جهت مخالف هم حرکت کردیم... موقعی که به حیاط منزل «فرد» رسیدم، مستقیماً به زیرزمین رفتم. آنجا نخست‌وزیر قانونی و حالا دیگر واقعی را یافتم که با پیراهنی شبیه زیرپیراهن‌های زمستانی نشسته بود و اونیفورم نظامی روی صندلی در کنار او قرار داشت.

«بار دیگر به سختی به زبان آلمانی با هم صحبت کردیم. ولی من مشکلی جهت ابلاغ پیام نداشتم. او فوراً از جا برخاست و شروع به پوشیدن اونیفورم خود کرد. همین که دگمه‌های کتش را بست سروصدائی توأم با صحبت شنیدم. ناگهان در باز شد و گیلانشاه وارد شد. زمان کمی در اختیار داشتم تا قبل از ورود ایرانیها خود را پنهان نمایم. آنها تا زاهدی را دیدند در آغوش گرفته بوسیدند و او را روی شانه‌هایشان به طرف در حیاط حرکت دادند. ظاهراً دو سه تانک و تعداد زیادی موتور آنجا بود. آنها با هیاهو سوار شدند و زاهدی را روی دست سوار کرده مستقیماً به طرف خیابان تخت جمشید حرکت کردند تا به خیابان رسیدند...»^۹

از نوشته کریمیت روزولت چنین برمی‌آید که زاهدی، برخلاف آنچه بعداً گفتند و نوشتند تا آخرین لحظه که کودتا به ثمر رسیده و مرکز فرستنده رادیو هم به تصرف مخالفان درآمده بود، در مخفی‌گاه خود در زیرزمین خانه یکی از اعضای سفارت آمریکا مانده و جرات بیرون آمدن نداشت. ولی بعدها عکس تانکی که زاهدی و عده دیگری روی آن سوار شده بودند به عنوان سند شرکت قهرمانانه! زاهدی در عملیات روز ۲۸ مرداد در روزنامه‌ها و مجلات وقت چاپ شد و کسانی که سوار بر این تانک بودند آنرا به عنوان مدرک افتخار خود برداشته و هر یک به نوائی رسیدند.^{۱۰}

۹- کودتا در کودتا - نوشته کریمیت روزولت، ترجمه دکتر علی اسلامی... صفحات ۲۰۵

۱۰- خود زاهدی هم بعد از کودتای ۲۸ مرداد مدعی فرماندهی و کارگردانی عملیات روز ۲۸ مرداد شده و ناز بر فلک و فخر بر ستاره می‌کرد. یک شب جمال امامی که در سقوط مصدق کمتر از زاهدی نقش نداشت، در یک مجلس مهمانی او را از دور صدا کرد. زاهدی اهتا نکزد و

کرمیت روزولت سپس شرح می‌دهد که چگونه بعد از اطمینان از موفقیت و استقرار زاهدی در باشگاه افسران، که به عنوان مقر نخست‌وزیری او انتخاب شده بود، به سفارت برگشته و به اتفاق همکاران خود در سفارت این پیروزی را جشن گرفته‌اند. روزولت ادامه می‌دهد که وقتی ما مشغول باده‌گساری بودیم اردشیر زاهدی با اتومبیل وارد باغ سفارت شد و شروع کرد به بوق زدن... «من با عجله پیش او رفتم. ما همدیگر را در آغوش گرفتیم و بعد از تبریک گفتن به یکدیگر، او گفت باید بیانی پیش پدرم تا به نخست‌وزیر جدید تبریک بگوئی. به او گفتم قبل از رفتن بهتر است با سفیر صحبت کوتاهی بکنیم... اردشیر با کمال میل قبول کرد و بازو به بازو تقریباً در حال رقص به طرف خانه سفیر راه افتادیم.

«لوی هندرسون بین ساختمان و استخر منتظر ما بود. او می‌دانست که ما حامل خبرهای خوبی هستیم. یک بطر شامپانی در یخ حاضر کرده بود. هنگامی که موقعیت را برای او تعریف کردم و اضافه نمودم که زاهدی تلگرافی تصویب اعضای کابینه‌اش را از شاه درخواست کرده است، او مشغول پر کردن گیل‌اسها شد. ما به سلامتی شاه و نخست‌وزیر جدید و آیزنهاور و وینستون چرچیل و بقیه نوشیدیم! موقعی که بطری تمام شد اردشیر سفیر را در آغوش کشید و گفت که مرا برای دیدن اعضای کابینه جدید می‌برد. لوی لبخندی زد و ما را با خوشحالی بدرقه کرد.

«باشگاه افسران خیلی شلوغ بود. همه مشغول سروصدا بودند. همه از غریبه و آشنا مرا در آغوش کشیدند و بوسیدند. تمام این صحنه برای من یادآور شبی بود که فرمانهای صادره توسط شاه را از ساحل دریای خزر آورده بودند. در آخر نخست‌وزیر صحبت کرد و این مرتبه کاملاً به فارسی صحبت می‌کرد و اردشیر آن را ترجمه می‌نمود. جواب من مختصر بود و بر یک نکته مهم تأکید کردم: «من از محبت و صمیمیت فراوان شما خیلی متشکرم. اما یک مسئله باید برای همه ما روشن باشد و آن این است که شما به آمریکا و انگلیس هیچ گونه دینی ندارید و ما هیچ چیزی از شما نمی‌خواهیم و نخواهیم خواست، مگر آنکه خود شما بخواهید...» اردشیر صحبت‌های مرا برای

→

جمال امامی که از رفتار غرورآمیز زاهدی عصبانی شده بود به طرف او رفته و با صدای بلند و با لهجه ترکی گفت «تیمسار جان! چه خبرت است؟ خیال می‌کنی شوق‌القدر کرده‌ای! آن روز به جای تو یک گوربه (گربه) هم روی تانک گذاشته بودند کودتا می‌کرد!!»

پدرش ترجمه می کرد و هر دو با سپاسگزاری و حق شناسی می خندیدند...»^{۱۱}

زاهدی عصر روز چهارشنبه ۲۸ مرداد تلگرافی برای شاه فرستاد و اعلام داشت که بر اوضاع مسلط شده و اعلیحضرت می توانند مراجعت کنند. ولی شاه هنوز از تثبیت وضع اطمینان نداشت و به همین جهت ۴۸ ساعت دیگر در رم ماند و وقتی مطمئن شد دیگر خطری در بین نیست روز شنبه ۳۱ مرداد به تهران مراجعت کرد. کرمیت روزولت در کتاب خود اشاره مختصری به تردید و احتیاط شاه در مراجعت به ایران کرده ولی بعد از انقلاب در مصاحبه‌ای با تلویزیون «بی بی سی» با لحنی تمسخرآمیز درباره شاه صحبت کرد و گفت «او هنوز می ترسید و اگر ما اصرار نمی کردیم ترجیح می داد مدت بیشتری در رم بماند...»

کرمیت روزولت در ادامه خاطرات خود به ملاقات دیگری با شاه و زاهدی اشاره کرده و می نویسد:

«بار دیگر یکشنبه شب ۲۳ اوت (اول شهریور) به قصر رفتیم. این مرتبه با ماشین سفارت. راننده مستقیماً مرا کنار پله‌ها برد. آنجا مردی با لباس فراق از من استقبال کرد، تعظیم کوتاهی نمود و مرا به طبقه دوم راهنمایی کرد. شاه در آنجا در اطاق پذیرائی منتظر من بود. من آنجا قبلاً نرفته بودم... موفقی که به یکدیگر دست می دادیم مرد دیگری با لباس فراق با گیلاسهای کوچک ودکا و خاویار وارد شد. بعد شاه اشاره کرد که بنشینم. اولین کلماتی که به کار برد خیلی موقرانه و سنگین ادا شد: «من تاج و تختم را از برکت خداوند، ملت و ارتش و شما دارم!». گیلاسش را برداشت و به سلامتی من دستش را بلند کرد. من هم همین کار را کردم... بعداً خندید و گفت «خیلی خوشحالم از این که شما را اینجا می بینم. خیلی بهتر از داخل ماشین و خیابان باغ است»^{۱۲} در جواب تبسم کردم و گفتم: خیلی خوب است اعلیحضرتا... شاه گفت نخست وزیر جدید که دوست خوب شماست بزودی خواهد آمد، موضوعی هست که میل داشته باشید قبل از آمدن او راجع به آن صحبت کنیم؟

من تأمل کردم و گفتم «من میل دارم بدانم آیا جنابعالی در مورد مصدق و ریاحی و دیگران که بر علیه شما توطئه کرده بودند فکر کرده‌اید چه خواهید کرد؟».

۱۱- کودتا در کودتا... صفحات ۲۰۹ و ۲۱۰

۱۲- اشاره به ملاقاتهای مخفیانه قبلی کرمیت روزولت با شاه است.

شاه با قاطعیت جواب داد «من خیلی درباره‌اش فکر کرده‌ام. همان‌طور که می‌دانید مصدق قبل از ورود من خودش را تسلیم کرده است. او را محاکمه خواهند کرد و اگر دادگاه پیشنهاد مرا قبول کند (لبهایش می‌لرزید) به سه سال حبس محکوم خواهد شد. بعد از آن مدت هم آزاد خواهد بود از منزل بیرون بیاید ولی از دهکده‌اش نباید خارج شود، ریاحی هم به سه سال زندان محکوم خواهد شد و بعد هم آزاد می‌شود تا هر کار دلش می‌خواهد بکند، البته نه کارهایی که جنبه مخالفت داشته باشد... چند نفر دیگر هم تشبیهات مشابهی خواهند داشت. فقط یک استثنا هست و آن هم حسین فاطمی است که هنوز او را پیدا نکرده‌اند، ولی پیدا خواهد شد. رفتار او خیلی توهین آمیز بود. او حزب توده را وادار کرد تا مجسمه‌های من و پدرم را سرنگون کنند. موقعی که پیدایش کنم او را اعدام خواهم کرد!...»^{۱۳}

سپس یک فراک‌پوش دیگر داخل اطاق شد و به شاهنشاه آهسته پیامی را داد... فضل‌الله زاهدی داخل شد و به شاه تعظیم کرد و با لبخند دوستانه‌ای به من دست داد. من به‌طور رسمی گفتم «اعلیحضرتا می‌توانم آنچه را که چهارشنبه شب به نخست‌وزیر و اعضای هیئت دولت گفتم برای جنابعالی تکرار کنم؟». شاه ابرویش را با تعجب بالا برد ولی با سر جواب مثبت داد. گفتم: من به آنها گفتم و اینجا دوباره تکرار می‌کنم که ایران به هیچ وجه به من و ما آمریکائیا و انگلیسیها که مرا فرستادند بدهکاری ندارد. تشکر مختصر را قبول داریم ولی هیچ نوع بدهی و یا تعهدی وجود ندارد. آنچه که ما انجام دادیم در جهت منافع کلی ما بود و پاداش ما نتیجه آن می‌باشد.^{۱۴} زاهدی دوباره لبخندی زد. شاه جدی به من نگاه کرد و گفت: ما درک می‌کنیم و از شما تشکر می‌کنیم و همیشه ممنون خواهیم بود و همچنین از طرح این موضوع توسط شما بیشتر ممنون هستیم...

۱۳- معلوم می‌شود احکام دادگاههای نظامی قبلاً از طرف خود شاه صادر شده بود!

۱۴- کرمیت روزولت دروغ می‌گفت. نه فقط دولت آمریکا بعد از کودتای ۲۸ مرداد

توقعات بی‌حد و حصری از ایران داشت که دریافت چهل درصد سهام کنترسیوم نفت ایران برای کمپانیهای آمریکائی اولین مورد آن بود، خود آقای کرمیت روزولت هم به پاس خدماتش در جریان کودتای ۲۸ مرداد دست از سر شاه و دولت ایران برنمی‌داشت. او بارها واسطه معاملات بزرگی با دولت ایران شد و میلیونها دلار از این بابت به جیب زد.

همه ما لبخند زدیم. اطاق فضای گرم و دوستانه‌ای پیدا کرده بود. شاه و زاهدی چند جمله به فارسی با هم صحبت کردند و زاهدی رفت. هنگامی که او رفت با کمال تعجب مشاهده کردم که شاه دست در جیب کتش کرد و یک جعبه سیگار بزرگ طلائی بیرون آورد و به من داد و گفت: امیدوارم این یادگاری را جهت ماجراهای گذشته از من قبول کنید. من تشکر کردم و آن را در جیب گذاشتم. چند دقیقه بعد شاه مرا تا پائین پله‌ها همراهی کرد...»^{۱۵}

از اولین اقدامات شاه پس از بازگشت به ایران ارتقاء درجه زاهدی از سرلشگری به سپهبدی بود. حکومت زاهدی قریب بیست ماه به طول انجامید و در این مدت تحولات مهمی در ایران به وقوع پیوست. اولین واقعه مهم سیاسی دوران حکومت زاهدی تجدید روابط سیاسی با دولت انگلستان بود و مقارن آن محاکمه دکتر مصدق در دادگاه نظامی آغاز گردید. محاکمه دکتر مصدق یکی از اشتباهات بزرگ شاه و زاهدی بود، زیرا اولاً این محاکمه غیرقانونی بود و اگر مصدق می‌بایست محاکمه شود، لازم بود تا انجام انتخابات و افتتاح مجلس تأمل می‌کردند و برطبق قانون محاکمه وزراء، او را بعد از تصویب مجلس به محاکمه می‌کشیدند.^{۱۶} از طرف دیگر محاکمه دکتر مصدق عملاً به زیان خود شاه و رژیم تمام شد، زیرا مصدق تریبون خوبی برای بیان عقاید خود به دست آورد و درواقع او بود که رژیم را به محاکمه کشید.

مهمترین وظیفه دولت زاهدی حل مسئله نفت به نحو دلخواه آمریکائیان بود و

۱۵- کودتا در کودتا... صفحات ۲۱۲ تا ۲۱۵

۱۶- حسین مکی که در اواخر حکومت مصدق به جمع مخالفان او پیوسته بود، اولین کسی بود که با دستگیری و محاکمه مصدق در دادگاه نظامی مخالفت کرد و روز اول شهریور ۱۳۳۲ ضمن نامه‌ای به عنوان زاهدی نوشت: «بنا بر اطلاع واصله جناب آقای دکتر مصدق را زندانی نموده‌اند و این جریان برخلاف مقررات قانون اساسی و محاکمه وزراء می‌باشد. مقتضی است برای این که سابقه و بدعت غلطی در دوران حکومت جنابعالی نماند دستور بفرمائید تا موقع انعقاد و تشکیل جلسات مجلس شورای ملی جناب آقای دکتر محمد مصدق را به احمدآباد (ملک شخصی خودشان) یا نقطه امن دیگری که خودشان تعیین نمایند منتقل کنند و ضمناً برای این که آسیب و گزندى به جان ایشان نرسد (همانطور که اعلیحضرت همایونی هم از رم به وسیله تلگراف همین دستور مؤکد را به دولت داده‌اند) عده‌ای مأمور حفاظت جان ایشان باشند تا مجلس شورای ملی در موقع خود طبق مقررات قانون تعیین تکلیف نماید...»